



ایاز و تاریخ؛ نگاهی دوباره

ابوالنجم ایاز اویماق^۱، غلام محبوب سلطان محمود غزنوی، سالاری نیک بود که در همه کارها با سلطان بود و مطیع او به شمار می‌آمد. بنا به گفته سلطان مسعود پسر محمود، «ایاز بس بنای عزیز»^۲ بوده است.

مزایک صفات و خصوصیات او صاحب چهار مقاله می‌نویسد: «سخت نیکو صورت نبود، لیکن سبزه چهره‌ای شیرین بوده است، منتاسب اعضا و خوش حرکات، و خردمند و آهسته [حلیم و بردبار] و آداب مشاوق برستی از او عظیم است داده بوده است و در آن باره از نادران زمانه خویش بوده است و این همه اوصاف، آن است که عشق را بخت کند و سوسنی را برقرار دارد.» و سلطان یحیی الدوله مردی دیندار و سستی بوده و با عشق ایاز بسیار کشمی گرفتگی، تا از شرع فرج و مناجیح حریت دلمی شلول نکرده»^۳

ابوالفضل بیهقی، موافقت چندانی با این خوش حرکتی و آهسته بودن ندانسته، می‌نویسد: «امیر محمود فرموده بود تا او را [نوشته‌نگین نوی] از در جمله غلامان خاصه تر بداشتند که کودک بود و دردل کرده بود که او را پرورزی ایاز برکشد که زیادت از دیدار، جلفی [خودسری وی با کسی] و بدآزایی داشت»^۴ و امیر محمود، هفت، هشت غلام چون طغزل عضدی داشت که سابقان او بودند پس از ایاز»^۵

پس از مرگ سلطان محمود یحیی الدوله در سال ۲۲۱ ه. ق. جمع کثیری از بزرگان و متنفذین مملکت از آنجمله امیرعلی قریب حاجب، حسک وزیر، بونصر مشکان، ابوالنجم ایازین ایماق و علی دایه و... در پادشاهی با امیر محمود بیعت کردند و وی را از جو زنجاران به غزنین آوردند و تاج سلطنت بر سر گذاشتند»^۶

اما با وجود بدل به^۷ آن فراوان امیر محمد و دلجویی از امرای مردم غزنین و امرای لشکری و کشوری، «چون پنجاه روز از وفات امیر محمود رحمة الله بگذشت، امیر ایاز، با غلامان تدبیر کرد و از ایشان بیعت پسند بررفتند به سوی امیر مسعود رحمه الله و همه اجابت کردند

فرهنگ، اینست مسود و سوزم از حسل گزیدن فرهنگها و خورده فرهنگ‌هاست که نیرو گرفته و زنده و پرورش از تنگناهای سهمگین تاریخی، سرفراز بیرون آمده است و به راستی روحیه فرهنگی ملت ایران نیروی محرککننده اعجاب‌آوری دارد.

سناشیر صداقت و زیبایی در وجود ملت ما اقتدار با عالم معنا در ارتباط بوده است که با یافتن اندکی روشن و جمال در هر چه، آن را به حد کمال رسانده و حتی زشتی‌ها را ماده ساختن زیبایی کرده است و به مفهوم ادب از بی ادبان آموخته است.

سناشیر این روحیه و تحریک آن، ما را در لحظات حسس احترام به خود و سعه صدر در برخورد با ضد فرهنگ، تا با بر سر راه سناشیر این روحیه که گاه به پسران خود نام جنگیز و تیمور و اوتیلان داد و نگاه با شور و هیجان، کم نظیر می‌سواهد. همین اسکندر ایرانی و الکساندر مقدونی فرق بگذار. لازمست روحیه‌ای که فرستایی و به خدا پرستی بدل می‌نماید و جمال پای لاری را به جای جمال یاورینی می‌شناسد و به رغم بازگشت جهان به دوره سناشیر انسان همچنان پایبند سناشیر آن‌که بوده و هست و خواهد بود، بوده بماند.

نگاهی دوباره و از سر حوصله به تاریخ کشورمان، ما را در درک روحیه ملی ما یاری می‌رساند و از رواج ابتدال و عوام‌دوگی و برین دادن به سخافت کلام و معنا می‌رهاند. یکی از این نمونه‌های تاریخی، شخصیتی به نام «ایاز» است که این گفتار، سران داد و تا به ناماندان حضور گونه‌گون او در تاریخ، ادبیات و عرفان ایران زمین، راهی به نمایاندن خصوصیات روحی ایرانیان داشته باشد بدون آن که قصد وارد شدن به حیطه روانشناسی، جامعه‌شناسی و سایر حوزه‌های مشترک این علوم را داشته باشد، و هندداری باشد نسبت به خصوصیات عصر و زمانه حاضر که سعی در آوردن همه چیز؛ به خصوص زیبایی‌های عارفانه ملی ما دارد.

وسوگند آن خوردند و کس فرستاد به نزدیکی ابوالحسن علی بن عبدالله که او را علی دابه گفتند... وروباری از دو کوشک بیرون آمدند و همچنان به مکاریه برقتند و سوری بست شدند. چون خبر به امیر محمد رحمه الله رسید لشکر را از پس ایشان بفرستاد... بسیاری از غلامان سراقی کشته شدند و سرهای ایشان پیش امیر محمد آوردند و ابوالنجم ایازین ایماق و علی دابه همچنان با آن غلامان انبوه به تمجیل همی برفتند تا همه به نیشابور پیش امیر مسعود رحمه الله آمدند. چون امیر را بدیدند همه نماز بردند و خدمت کردند و بروی به پادشاهی سلام کردند و ایشان را به پذیرفت و نیکو گفت و...^{۱۱}

این حرکت ایاز از نظر سیاسی برای سلطان مسعود بسیار اهمیت داشت و بدین لحاظ در نامه‌ای برای قنبرخان آن را نوشت: «پس از رسیدن ما به نیشابور... از اتفاق نادر سرهنگ علی عبدالله و ابوالنجم ایاز و نوشتگین خاصه خادم از غزنین اندر رسیدند بایشتر غلام‌سرای و نامه‌ها رسید...»^{۱۱}

اما به رغم سالاری او و توصیه خواجه احمد بن حسن میمنندی وزیر برای حکومت ری، سلطان مسعود حکومت به او نداد و گفت: «... او ازسرای دور نبوده است. گرم و سرد نشیدید است. وهیج به غربت نیفتاده است وی را. مدتی باید که پیش ما باشد. بیرون ازسرای تا در هر حدستی گامی زند و روی را آزموده آید آنگاه نگریم و آنچه باید فرمود بفرمائیم.»^{۱۲}

می‌نویسد: «به جهت فتوح و خدمتی سلطان مسعود، بست و قزدار و یک خورار زر مسکوک بوی بخشید»^{۱۳} فرهنگ معین حکومت مکران و قصدار را برای او ثبت کرده است.^{۱۴} اطلاعات تاریخی راجع به ایاز همین‌هاست با مختصری راجع به ملازمت او در خدمت سلطان ابراهیم بن مسعود^{۱۵} و وفات او به نقل از ابن اثیر درسال ۲۶۹ هـ ق (= ۱۰۵۷/۸ میلادی)^{۱۶} و اشاره‌ای به مفبره‌ای در نزدیکی مشهد، مشهور به گور ایاز.^{۱۷}

نظامی عروضی درمقاله دوم کتابش، چهار مقاله که درباب شعر است به عنوان مثالی درباره بدیده شعر گفتن، حکایاتی می‌آورد از محمود و ایاز که در کتاب‌های متعدد به عنوان منبع مورد استفاده قرار گرفته و اشاعه پیدا کرده است: «... شبی در مجلس عشرت - بعد از آن که شواب دروازه کرده بود و عشق درو عمل نموده - به زلف ایاز نگرینیت، غنبری دید برزوی ماه غلتان، سنبلی دید بر چهره آفتاب بیجان، حلقه حلقه چون زره، بندیند چون ننجیر، در هر حلقه‌ای سزار دل، بر میر بندی صد هزار جان، عشق غناب خویشین داری از دست صبر او برود و عاشق وار در خود کشید محنتب آنکس و سلفنا سزار گریبان تسرع برآورد، و در برابر سلطان یمن‌الدوله بایستاد و گفت: «هان محمود! عشق را با فسق میامیز، و حق را با باطل مزوج مکن. که بدین زلف و لبات عشق بر تو بشورد، و چون پدر خویش از بهشت عشق بیوتی و به عنایه دنیاوی فسق درمائی: سخن اقبالش در غایت سنوایی بود، این قضیت سموع افتاد. ترسید که سپاه صبر او با لشکر زلفین ایاز برنیاید، کارد برکشید و به دست ایاز داد که: «بگیر و زلفین خویش را براه ایاز خدمت کرد. کارد از دست بستند و گفت: «از کجا بیرم؟ گفت: «از نیمه»

و ایاز زلف دو تو کرد و تقدیر بگرفت و فرمان به جای آورد، و هر دو سر زلف خویش را پیش مسعود نهاد. گویند آن فرمانبرداری عشق را سبب دیگر شد. محمود زر و جواهر خواست، و افزون از رسم مسعود و عادت ایاز را بخشش کرد و از غایت مستی در خواب رفت. و چون نسیم سحرگامی برو وزید بیخمت پادشاهی از خواب در آمد، آنچه کرده بود پادش آمد. ایاز را بخواند و آن زلفین بریده بدید. سپاه پشیمانی بردل او تا تختن آورد، و خمار عربده بر دماغ او مستولی گشت، می‌خفت و می‌خواست، و از قمریان و مرتبان کس را زهره آن نبود که پرسیدی که سبب چیست؟ تا آخر کار ساجب علی قریب - که حاجب بزرگ او بود - روی به عصری کره گفت: «پیش سلطان در شو و خویشین را بندو نمای و طریقی بکن که سلطان خوش طبع گردد... عصری خدمت کرد و بریده گفت:

کی عیب سوزلف بت ازکاستن است؟

چه جای بغم تشستن و خاستن است
جای طرب و نشاط و می‌خواستن است
کارآستن سرو زهریاستن است
سلطان یمن‌الدوله محمود را این دو بیتی بغایت خوش افتاد، فرمود تا جواهر بیارند و سه پار دهان او پر جواهر کرد، و مطریان را پیش خواست، و آن روز تا شب بدین دو بیتی شراب خوردند و آن داهیه بدین دو بیتی از پیش او برخاست و عظیم خوش طبع گشت.»^{۱۹}

حکیم سنایی در بیتی به این ماجرا اشاره دارد:

هرکجا زلف ایازی دیدی خواهی در جهان

عشق پر محمودبیتی غیب زدن پر عصری^{۲۰}
ملارک تاریخی میزان حسن وزیبای ایاز، صحت ادعای سعدی را در بوستان وگلستان تأیید می‌کند و گفته‌ها و اشعار او نیز تأییدی بر صحت دیگر ملارک است:

در باب پنجم گلستان آمده است: «حسن میمندی را گفتند سلطان محمود چندین بنده صاحب جمال دارد که هر یکی بدیع جهانی‌اند چگونه افتاده است که با هیچ یک از ایشان میل و محبتی ندارد چنانکه با ایاز که حسنی زیادتی ندارد، کفت هرچه به دل فرو آید در دیده نکو نماید.»^{۲۱}

و همچنین در بوستان، درباب سوم - در حکایت سلطان محمود و سیرت ایاز سروده است:
یکی خورده پر شاه غزنین گرفت
که حسنی ندارد ایاز ای شگفت
گلی را که نه رنگ باشد نه بوی
غریب است سودای بلبل برآوی
به محمود گفت این حکایات کسی
بسیچید از اندیشه بر خود بسی
که عشق من ای خواجه برخوی اوست
نه برقت و بالای نیگوی اوست^{۲۲}

دلآوری و سالاری ایاز را از خلال اشعار شاعرانی چون فرخانی و

ابوالفرج رونوی می‌توان دریافت: می‌نویسد در کارزاری که ایاز حضور داشته و پیروز بازگشته فرخی قصیده‌ای در مدح او ساخته با این مطلع: غم ناپدید آن ماه دیدار / مرا در خوابگاه ریزد همی خار ... امیر جنگجو ایاز ایماق

دل و بازوی خسرو وقت بیکار سواره کز در میدان درآید

زیبای اندر رفت دلهای شفق...
دیوان از تهییش روز گوشش
همی لوزند چون برگ سپیدار
اگر بوسنگ خارا بپزند تیر

به سنگ اندر نشاند تا به سوزار
بسرون پسرانداز نخجیر ناوک
نه پرخیره بدو دل داد محمود
دل محمود را بباری سپندار...^{۲۴}

ابوالفرج رونوی که از استادان مسلم شعر فارسی در دوره دوم غزنوی است و شهرتش بخصوص در هنگام ورود به دربار سلطان ابراهیم بن محمود غزنوی آغاز شده^{۲۵}، درباره رشادت و جلالت ایاز سروده است:

نکسند گسار تیر ایازی شل هندی و لیزه تازی
پیشی بیکان ارگی آید گره گزیداند که چیت جابازی^{۲۶}
آنچه که باعث شده است رابطه محمود و ایاز همچون داستانهای لیلی و مجنون، خسرو و شیرین، ویس و رامین و... مشهور باشد، عشق سلطان محمود به ایاز است که طبق نوشته نظامی عروضی میپایک، از

شارع شرع و منهاج حریت قدمی عدول نکرده است. چهار مقاله که حدود یکصد سال پس از مرگ ایاز نوشته شده (حدود سال ۵۵۱-۵۵۲ هـ.ق).

زودکترین منبع به زمان محمود و ایاز است که درباره عشق بی‌شائبه آنها سخن گفته است ادموند باسورث می‌نویسد: «اگرچه نویسنده‌گانی جنبه جسمانی این رابطه را موضوع مناسبی برای ذوق

آزمایی یافتند ولی حال و هوای اخلاقی آن عصر به شدت با چنین روابطی مخالف بود. هرچند در دنیای سحت مردمانی که اسلام پدید آورده بوده، زیبایی «مهرودیان» سرمایه‌ای که بها نبود»^{۲۷}

نانوتانی «باسورث» در درک بعضی از جنبه‌های عرفانی و حکمی عشق در مشرق زمین ابراهیم را به رغم اظهار نظر درست تا حدودی به بیراهه کشانده است. این بدان معنی نیست که در طول تاریخ ایران، هیچ شاعر و صوفی و شاه و غلام آلوده دامنی وجود نداشته است یا ما این دو شخصیت مورد بحث را قدیمی می‌دانیم و از شائبه انحراف کاملاً پاک،

بلکه بحث برسر اینست که داستان محمود و ایاز مکرر موضوع حکایات و اشارات شاعران و نویسندگان واقع شده و آنها از نخیلات و مسموعات خود در این باره قصه‌هایی ساخته‌اند که متناسب مشرب و خصوصیات روحی - شخصیتی‌شان بوده است؛ مردم عادی وی اطلاع از ظرایف اشارات شاعران و نکات عارفان به شبهه افتاده‌اند که برمی‌گردد به بی‌تلاشی از سبب عشق سینه‌دستان.

مقتضای درباره عشق دارد و می‌گوید که حکما در مهابت این گونه

عشق‌ها و اینکه نیک است باید اختلاف دارند. بعضی آن را کاریکارگان می‌شمارند و بعضی به مهابت آن پی نبرده و آن را مرض نفسانی و بعضی جنون الهی می‌انگارند ولی چون نیک بنگریم و درست بیندیشیم و به اسباب کلی و مبادی عالی و غایات حکمت‌آمیز آن توجه کنیم چنین برمی‌آید که این عشق و شفتنگ به کسی که رفتار و کردار دلنشین و مناسب اعضا و ترکیب خوش دارد. از آنجا که بسان امر طبیعی در سرشت اکثر مردم، بدون تکلف و تصحیح هست ازنده‌های الهی (الاضاع الالهیه) است که مصالح و حکمت‌هایی بر آن مترتب است و لاجرم نیک و پسندیده است علی‌الخصوص که انگیزه‌های والا و اهداف شریف داشته باشد»^{۲۸}

تویسنده «حافظ نامه» قبل از این نقل قول می‌نگارد: «نسی توان گفت که پسر در شعر فرخس و بعضی معاصران او با توجه به شیوع همجنس‌گرایی در عصر دربار غزنوی - که او پیش از اسطوره بدنام ایاز برمی‌آید - همانقدر معصوم است که در شعر مولانا یا سعدی و حافظ. ه حکم به بدنامی ایاز شکمت تکبیر است یا آنکه ایشان ادعان دارند که و خطاب و اشاراتی که در ادب فارسی با فحوی عاشقانه یا جنسی وجود دارد نباید به سادگی و سرعت حمل بر انحراف جنسی و تمایلات همجنس‌گرایانه شود»^{۲۹}

کثرت شاعران دربار با شکوه سلطان محمود غزنوی لاجرم موجد فرخس‌ها و عشق‌هایی بوده است و اشارات شده و تقیض نیز پیش بر دوستی ایاز با فرخی و دوستی یا دشمنی او با فردوسی در کتابها آمده است.

گفته است که فردوسی بنا به امر سلطان محمود برای شط ایاز دوبیتی سروده است که محل تردید است:

مست است پتاچشم تو و تیر به دست
بیس کس که ز تیر چشم مست تو نجست
گسرو شد عارضت زره عفرش هست
کز تیر برتو همه کس خاصه زمت^{۳۰}

در مقدمه شاهنامه فردوسی، طبع امیربهادری، به دوستی ایاز و فردوسی نیز اشاره‌هایی شده است.^{۳۱} بی‌شک در تعبیر کیمسماق سله به فردوسی در حمام توسط ایاز، دادن بسته میهور همچو نامه سلطان محمود به ایاز برای تسلیم به سلطان پس از زیست روز و، تهیه لوازم و اسباب سفر مخفیانه فردوسی توسط ایاز، شبلی نعمانی به غیر از آوردن این نمونه‌ها به نقل از دولتشاه می‌نویسد که «چون فردوسی به ایاز

اعتنایی نمی‌کرد او هم از وی رنجش حاصل کرده بنای سعادت را گذاشت و به محمود رسانید که او راضی می‌باشد»^{۳۲}

می‌نویسد ایاز از فرخی نهایت قدردانی می‌کرد و «بوی اظهار خلوص می‌نمود و این علاقه و ارتباط به جایی رسید که بموجب رشک سلطان گردید تا این حد که فرخی از آمدن به دربار سمنع گردید. او قصاید چندی ساخته از سلطان پوزش خواست و در نتیجه مورد عفو شاهانه واقع شد»^{۳۳}

به غیر از قصاید سلکور، شاعران متعدد دیگری درباره محمود و ایاز شعر سروده‌اند و تعبیرهای گوناگون کرده‌اند که از آنجمله‌اند:



خاقانی (۵۲۰-۵۹۵ ه. ق) به حکومت طلییدن ایاز اشاره دارد:
رفته ایاز برادر محمود زاوولی

طالب معاش غرنی و زاولستان شده^{۳۳}
 نظامی (؟ - ۶۱۴ ه. ق):

یساته در نغمه دودساز قصه محمود و جدیت ایاز^{۳۴}
 امیر خسرو دهلوی (۶۵۱-۷۲۵ ه. ق):

گناه مردن شنیده‌ام محمود گفت رویم سوی ایاز کنید
آخر ای بخت کیم روش کن چشم محمود را به روی ایاز^{۳۵}
 خواجوی کرمانی (۶۸۹-۷۵۳ ه. ق):

محمود اگر چنانکه مسخر کند دو کون
نیوداز هر دوگون منراوش به جز ایاز

رو عشق را به چشم خردین که ظاهرست
 در معنی حقیقت و در صورتش مجاز^{۳۶}

امیرحسین دهلوی، مشرف الدین شرفرو، سیف استرنگ، قش
 زکری، عاشق اصفهان، نعمان^{۳۷} و شاه نعمت الله لاری^{۳۸} نیز در

شاعران به نام محمود و ایاز اشاره کرده‌اند.

از شاعرانی که این داستان را به نظم در آورده‌اند یکی هانسی
 شاملو است که از شاعران اواخر قرن دهم هجری است. او بیش از هزار

بیت از این مثنوی را ساخته بود که در سال ۱۰۱۶/۱۷ ه. ق درگذشت او
 این مثنوی را برابر خسرو و شیرین نظامی و بر همان وزن ساخته

بود.^{۳۹}
 پس از او فرزالی خوانساری، از شعرای قرن یازدهم و از شاگردان

میرمحمد باقر داماد مثنوی‌ای در حدود ۲۷۰۰ بیت ساخت که آن را
 در سال ۱۰۰۱ آغاز و در سال ۱۰۲۲ ه. ق به پایان رساند، یا این مطلع:
 به نام آنکه محمودش ایازست غمش میخانه ناز و تپناست^{۴۰}
 ترتیب منظوم‌های به نام محمود و ایاز نیز به فتح‌الدین علی‌بن
 کمال‌الدین حسین واعظ متخلص به «صوفی» پسر ملاحسین کاشفی
 نسبت داده شده است.^{۴۱}

اما، اولین عارضی که حرف از محمود و ایاز می‌زند سنایی است (؟)
 (۹۵۲۵ ه. ق).

.... همچو شمشیر باش جمله هنر
 چون تسیره مشو همه آواز

کسانترین راه جمله را شرطست
عشق محمود و خدمت ایاز^{۴۲}

عین القضاة (۲۹۲-۵۲۵ ه. ق) نیز در تمهیدات یا زیادة الحقائق در
 تمهید ده اصل تصوف با انشایی که مقرون به غلبه شوق و عشق است

از این: در تن سخن‌ها دارد: «درینا سلطان محمود، ایاز را دوست دارد
 او را بر تخت مملکت بنشاند و دیگران را بی گم کند که شما اهلیت آن

ندارید که مملکت مرا لایق باشید، خود، دانی که این کلمه چیست؟
 آخر این کلمه که شنیده‌ای که عشق، سلطنت است، آنجا فرو آید که

خواهد. عشق لایزال با جان قدسی عقد سرتی بسته است که جز عاشق
 را از آن دیگر کس را خبر نباشد.»^{۴۳}

در غالب اشعار صحبت از عشق محمود به ایازست و کمتر به
 محبت ایاز نسبت به محمود اشاره رفته است. عین القضاة گویا اولین

کسی است که به محبت این سری نیز پرداخته است: «... محمود گفت
 لشکر خود را که هرچه خواهد که می‌گوید از من و از مملکت من،

گویند؛ اما ایاز هیچ مگویند؛ ایاز را به من بگذارید. در آن حالت هر چه
 از محمود گفتندی، خلعت یافتندی؟ و هر چه از ایاز گفتندی، غیبت

محمود دمار از وجودشان برآوردی.»^{۴۴}

شیخ عطار (۵۲۷-۶۲۷ ه. ق) در بیشتر مثنویات خود، در
مصیبت نامه، حکایاتی از عشق محمود به ایاز و ایاز به محمود

سوادش که سبب لطف از انرازه بیرون محمود نسبت به ایاز شده است،
می‌گوید. حکایاتی چون در سایه محمود رفتن ایاز به جای سایه محمود،

سه روز بیپوش ایازند محمود و بیپوش شدن ایاز؛ شکستن جام لعل
توسط ایاز؛ سؤال سلطان ایاز که تو نیکوتری یا من؟^{۴۵} همه به پانکزاری

ایاز و محو شدن نفس او در نفس سلطان، اشاره دارند. حکایاتی نیز به
یکدیگر شدن این دو تن اختصاص دارد.^{۴۶}

بجز از حکایات مصیبت‌نامه که تفاوتی بازن با سایر حکایات واقع
 به این دو نفر دارد به عنوان نمونه آورده می‌شود: شاه از ایاز می‌خواهد از

مجلس او بیرون برود تا گردن زدن غلامی سرکش را ببیند چرا که ایاز
 در لطف پرورده شده و توان دیدن تهر شاه را ندارد:

ای عجب چون این سخن شنیده ایاس
گفت فرسخ آنکه شاه حق شناس

گسردنش یکسبار زد یکبارست
تساقیمات از غم و تسماروست

می شوم از تیغ هیبت کشته زار

بسا ادب در پیش سلطان تن زدن

سخت تر باشد ز صد گردن زدن

روز و شب در قهر می سوزد مقام

وانگش هم پرورده لظفت نام

لطف او در حق مهربان بودن بود

بی شک آنکس غرق تر در خون بود^{۲۷}

در ذهن مولانا (۶۰۲-۶۷۳ ه.ق) نیز گوشه هایی از سرگذشت ایاز و نکته هایی از احوال هشیاری چون لقمان حکیم به هم آمیخته و فصحیح گردن چشم بر غلام خاص^{۲۸} و ساخته است. در دفتر پنجم نیز فصحیح ایاز و حجره داشتن او جهت چاروق و پوستین و گمان آمدن خوابه تا نشان که او را در آن حجره دفینه است^{۲۹} آمده که به حکایت عطار در مصیبت نامه، نظر دارد.^{۳۰}

مولانا در این حکایت ایاز را مردی هشیار و نکته سنج نشان می دهد و این حکایت را زمینه ای برای بحث در روابط مردان حق با حق می سازد. و ایاز در اینجا رمزی از یک سالک آگاه است که سبزه در مدارج کمال او مغرور نمی کند.^{۳۱} فصحیح بندگی صادقانه ایاز، تمثیلی است برای بتدگان و مؤمنان حقیقی و مردان راه حق و مولانا مکرر از او به عنوان یک عارف واصل یاد کرده است؛ بنده ای که ناچیزی خود را در برابر پروردگارش درک می کند.^{۳۲}

در خاتمه به یادگار شایسته شهباز (۷ - ۷۹۲ ه.ق) بیگامی می کشیم:

غرض کوشش حسن است ورنه حاجت نیست

جمال دولت محمود را بیه زلف ایاز^{۳۳}

این توجهی به غرض «کوشش حسن» و «عشق لایزال» و عقده ای که با جان قدسی بسته است و توجه به صورت مجازی آن به سادگی منجر به برداشت هایی شده که تنها ادواق عوامان را متولد می سازد؛ ولی بزرگان عرفای ما چنانکه دیدیم با نهایت به اصل حقیقت این واسطه عاطفی رموز و اسرار دلبر را در حکایت محمود و ایاز برای ما بازگو کرده اند.

محموده بود هجرت کار همه!

جوایز و ارجاعات

۱. سفر جنگی اسکندر مقدونی، بزرگترین دروغ تاریخ است. احمداحمدی، (پوشا)، ۱۳۶۶.
۲. آنکه کتیب به مقاله «حافظ و تاریخ» نگاه دوباره، بافخته جباری، سروش، ۱۴.
۳. ۵۱۹ (شبه ۹ تیر ۱۳۶۹)
۴. ایاز و ایاس هم گفته اند.
۵. زین الاخبار گرمیزی، «ایاز بن ایمان نوشته است. مصحح این کتاب درحاشیه صفحه ۲۲۱ آورده است: ایمان نام قبایلی است که در غور و اطراف هرات سکونت دارند و به چهار ایمان تقسیم می شوند ولی در اینجا نام پدر ایاز است.
۶. در فرهنگ آذربایجانی به فارسی (بهباد بهراد، ص ۱۲۲۸ معنی ذیل آمده است: ۱. مطبق بودن، سرگرم شدن، فریب خوردن، موافق بودن ۲. طایفه و عشیره ۳. کندن ۴. مسکن کردن، اجتماع کردن. لغت نامه دهخدا به نقل از غرابت اللغات اروپائی را به

معنی نوم و قبيله آورده است.

۵. تاریخ بیهقی، ج ۱ ص ۲۱۲.

۶. همان منبع، ص ۲۰۲.

۷. تاریخ بیهقی، ج ۲، ص ۶۳۵ این نوشتن نوی یکی از ده غلام بیامه دار عالی سلطان محمود بود که سلطان وی را دوست داشتند و و کس ندانست، روزی اندر مستی فرمود که هرچه پدر من ایاز را فرموده بود همان با قطع و مراثی جمله نوشیگر نوی را دستور بپسید. آنگاه پستانده، فیوستانه، ص ۸۲.

۸. همان منبع، ص ۲۰۲.

۹. دیلمه و غزنویان، ص ۳۱۳.

۱۰. زین الاخبار، ص ۲۲۰.

۱۱. تاریخ بیهقی، ج ۱، ص ۶۷.

۱۲. همان منبع، ج ۲، ص ۲۱۲.

۱۳. مصیبت نامه، ص ۳۹۶ (تراجم اعلام به نقل از فرهنگ آذرباج) کتاب محمود و ایاز چهل خروار دینار می نویسد ص ۳۲.

۱۴. دائرة المعارف ایرانیکا به فصدار و کرمان اشاره دارد.

۱۵. مصیبت نامه، ص ۳۹۶.

۱۶. دائرة المعارف اسلام، ص ۷۸۰.

۱۷. ایرانیکا، ص ۱۳۲.

۱۸. شعرالجم، ص ۲۱۹ (ج ۱-۲).

۱۹. چهارمقاله، ص ۶۷-۶۹.

۲۰. دیوان سلای، ص ۶۵۹.

۲۱. ص ۱۲۲.

۲۲. ص ۱۰۸.

۲۳. دیوان حکیم فرخی سیستانی، ص ۱۶۱.

۲۴. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۲۷۰.

۲۵. محمود و ایاز، ص ۳۳؛ و لغت نامه دهخدا ذیل ایاز - بیت اول.

۲۶. تاریخ غزنویان، ص ۱۰۱.

۲۷. حافظ نامه، ص ۲۵۹.

۲۸. همان جا.

۲۹. شعرالجم، ج ۲، ص ۱۰۲. و ۱۶ همین منبع می نویسد: غفاری به اشاره محمود

دوبیت در توصیف ایاز کثرت و انعام گرفت. چنانکه دو یک فصدیه اشاره به آن کرده

چون بودی که

هزار دو بیت بفرمود پادشاه جهان

بر آن صنوبر شیرعلیاز مشکین خال

دویدر زین بفرستاد و دو هزار دم

بر غم حساند بیمار بدستکال نکال (ص ۶۰)

۳۰. شاهنامه فردوسی.

۳۱. شعرالجم، ج ۲، ص ۱۰۲.

۳۲. همان منبع، ص ۶۱.

۳۳. لغت نامه دهخدا، ذیل ایاز.

۳۴. همان منبع.

۳۵. محمود و ایاز، ص ۳۶. در همین منبع آمده است امیر حسن دهلوی نیز شعری دارد:

برآمد سبکین گنگدر و خاک افرین

خاک گذشت و همچنان ذکر ایاز می کند

۳۶. دیوان خواجه یحیی کرمانی، ص ۵۲۱

۳۷. محمود و ایاز، ص ۳۶

۳۸. رسالت هجرت شاه نعمت الله ولی، ص ۱۰۷.

۳۹. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۸۷۲ نسخه ای ازین متنی جزء مجموعه شماره

۴۷۲۲ در کتابخانه موزه برتلیا موجود است.

۴۰. محمود و ایاز زلفی یک بار در لنگه تو (۱۲۹۰ ه.ق) و دیگری در تهران (۱۳۲۰ ه.ق)

۴۱. چاپ شده است، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۸۷۱

۴۲. همان منبع، ج ۲، ص ۵۲۷

۴۳. دیوان سلای، ص ۳۳۰ در صفحه ۳۰۴ و ۶۵۹ در ابیاتی دیگر اشاره به زلف ایاز دارد.

۴۴. ص ۲۳، ۲۷۹.

۴۵. تنهت، ص ۳۳۰ و حکایتی دیگر در ص ۲۲۹.

۴۶. مصیبت نامه صفحات، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۹۷، ۲۲۲.

خودمالیده، هر چه پادا باد... آن را رعیتاً به تمام جزایه عالم «دورنویس» می‌کنیم. ولی از عموم همکاران انتظار داریم همان جور که ما با این «دورنویس» فارسی را پاس داشتیم، آنان نیز مقام غضنفری را ما پاس داشته، به جای چاپ این مطالب، مختصری (حدود یک صفحه، دو سطر - سه چهار صفحه) از سر «آن در راه» مقامات و مناقب طنز گل آفتاب و فواید و محاسن و خوبیها و مزایا و فضایل و امثال ذلک گل آقای فزایش بروم، مرقوم بفرمایند. ولی مرقاب باشند که جنبه تعریف و تمجید نداشته باشد زیرا ما نیز مثل بعضی از مقامات، از تعریف و تمجید خوش ما نمی‌آید. اما اگر از آن چیزها که عرض کردم باشد، البته دعوا - مرافعه نمی‌کنیم. خوب، آدمیزادیم دیگر، آدمیزاد که بی عیب و ایراد نمی‌شود، هر چه از معایب، فواید و محاسن و خوبیها و مزایا و فضایل گل آقا (که از بهترین نوع انتقاد سازنده است) چاپ بنمایند، ایشان ایماً تاراحت نمی‌شود. شاغلام نیز ایضاً، ما نیز به هکذا و بقیه اذنب هم مثل ما!

● اطلاعات:

تاریخ شروع دو کلمه حرف حساب: ۲۳ دی ماه ۱۳۴۳ در صفحه ۳ روزنامه اطلاعات
تاریخ انتشار نخستین هفته نامه گل آقا: اول آبانماه ۱۳۴۹ شمسی

تاریخ انتشار نخستین ماهنامه گل آقا: ۱۵ مرداد ۱۳۷۰ شمسی
تاریخ انتشار نخستین سالنامه گل آقا: بهار ۱۳۷۱ شمسی
تعداد همکاران: ۶۰ نفر
تعداد جوانان کاربکاتوریست و طنزپرداز که کشف شده‌اند: ۳۰ نفر
موفقیت در جشنواره‌ها:

سال ۱۳۷۱: (مقام اول) و لوح بلورین بهترین غرفه مطبوعات در اولین نمایشگاه مطبوعات
سال ۱۳۷۲: (مقام دوم) لوح تقدیر از دومین نمایشگاه مطبوعات
سال ۱۳۷۳: (مقام اول) پادمان لوح زرین در اولین جشنواره مطبوعات
سال ۱۳۷۴: جایزه اول و دوم در رشته طنز مکتوب در دومین جشنواره مطبوعات
سال ۱۳۷۵: پادمان لوح افتخار بهترین غرفه در سومین جشنواره مطبوعات
جایزه اول در رشته طنز مکتوب و جایزه اول و دوم در رشته طنز تصویری

«غضنفر»

مسئول جمع آوری انتقادات سازنده نسبت به گل آقا
و مامور گویند مشت محکم بر دهان استکبار جهانی، و غیره...!

ایثار و...

۲۶. حکایت: چون ایاز از چشم بد رجور شد/ عاقبت از چشم سلطان دور شد
۱۳۵۷ و سکايت گشت محمود و ایاز دلوار / هر دو در میدان غزین کوی باز، ص ۲۵۸.
۲۷. همان منبع، ص ۷۷
۲۸. همانجا، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۰
۲۹. بیت ۱۸۵۹ به بعد
۳۰. در اسناد تاریخی سرگذشت محمود، چنانکه در جزئیات این روایت را نمی‌یابیم، دو منبایه این حکایت پیش از منبری در اسرار التوحید دیده می‌شود که خزان سخن از ایاز نیست، جولاخی است که به وزارت می‌رسد و منبایه این روایت را در حله الاذنه درباره عمرین حدادمنیر دوری می‌خوانیم. منی و جنب، ص ۳۰۵
۳۱. عطار در غزلیات خود به ماجرای ایاز و پیران اشاره می‌کند.
پیران، ایاز، پیران و ایامدار
نامانی دور از محمود خویش (دیوانه ص ۳۳۲)

۳۲. همان منبع، ص ۳۶۸
۳۳. دیوان حافظ. در ابیات ذیل نیز، حافظ به این دو اشاره دارد:
باردل محزون و خم طرۀ لیلی / رخساره محمود و کف پای ایاز است
گویا حافظ به این حکایت عطار در مصیبت نامه (ص ۲۹۲) نظر دارد:
یک شس محمود شاه حق شناس
لشک مر افشاید، برزق آفکس
چانه چون از لشک خود درخون کشید
موزه او عاقبت بیرون کشید
طشت آورد و گلاب آن نیکدام
گشت لندر طشت به درهای هلال
روی آشن برکف پایش نهاد
پس زمست خلق در پایش نهاد
۳۴. در روز از پای او سر برداشت
پای او ز تریده تیر برداشت (خلاصه شده)
در روز پیش دیگر، حافظ می‌فرماید: محمود بود عاقبت کار دین راه / کمرس بود در سرسره‌های ایازم
منابع:
- بوستان سعدی به تصحیح و توضیح غلامحسین بروسی، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۳.
- تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح اله صفای تهران، فردوس، ۱۳۷۱.